

بررسی تداوی بیماری‌های روحی - اعتقادی از نظر قرآن با محوریت

تفسیر المیزان^۱

عزیز علی دهقانی،^۲ محمدحسین صائنی،^۳ حسین مرادی زنجانی،^۴ فرهاد ادیسی^۵

چکیده

با نظر در آیات قرآن کریم با این حقیقت روبرو می‌شویم که انسان دارای دو بعد مهم و اصلی، روحانی و جسمانی است. هر یک از این دو بعد می‌توانند سالم یا بیمار باشند. همان‌طور که برای بیماری جسمی‌اش دوائی است، برای بیماری روحی‌اش نیز دوائی وجود دارد. قرآن کریم آیاتش را به عنوان نسخه شفابخش روح انسان معرفی کرده است. در ادبیات قرآنی، سلامت روحی یا معنوی با کلید واژه "قلب" گره خورده و از قلب سلیم و قلب مریض

۱. تاریخ دریافت ۹۸/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش ۹۹/۱۱/۱

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآنی و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، زنجان، ایران.

۳. استادیار علوم قرآنی و حدیث، دانشکده علوم انسانی و هنر، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده مسئول: mhsaeni@gmail.com

۴. استادیار علوم قرآنی و حدیث، دانشکده علوم انسانی و هنر، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۵. دانشیار علوم قرآنی و حدیث، دانشکده علوم انسانی و هنر، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

سخن به میان آمده است. اینکه قرآن کریم قلب را بیمار خوانده قطعاً به منزله ی ثبات قلب و استقامت نفس را مختل می‌سازد.

داده‌های این مقاله با روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و به صورت توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده است. این نوشتار با هدف درمان بیماری‌های روح - اعتقادی می‌کوشد آن را از نظر قرآن مورد بررسی قرار دهد. تفسیر المیزان به استناد آیات قرآنی تأکید دارد کسانی که در عقیده، کفر و در عمل، نفاق را برگزیدند از سلامت روانی برخوردار نیستند و جلوه ی کفر و نفاق، ناشی از ضعف ایمان به خداست که نتیجه آن بروز خلق و خوی متناسب با اخلاقیات شرک آلود می‌باشد. علامه ی طباطبایی معتقد است که انسان موجودی مختار و آزاد است و آگاهانه می‌تواند تغییر جهت دهد و عقاید و اندیشه خود را اصلاح نماید. این امر زمانی میسر خواهد شد که خود را از خطر لغزش و انحراف به خدا بسپارد و از او عصمت و مصونیت بخواهد.

طباطبایی، تأثیر درمانی قرآن را در دردهای جسمانی پذیرفته ولی دردهای روحی و روانی را پذیرفته است؛ با این وجود قرآن کریم درمان بیماریهای روحی - اعتقادی انسان است و می‌تواند بیماری‌هایی چون کفر، نفاق، شرک و مانند آنها را درمان کند. لذا مسلمانان باید قدر این نعمت الهی را دانسته و از مواهب قرآن کریم استفاده نمایند تا به سعادت و رستگاری حقیقی برسند.

کلید واژه ها: قرآن، تفسیر المیزان، بیماری‌های روحی - اعتقادی، مداوا و درمان.

۱- طرح مسئله

اگر بعضی از ویژگی‌های انسان در آیاتی از قرآن مورد نکوهش قرار گرفته، ناظر بدان جهتی است که انسان آن را در مسیر غیر صحیح و خارج از حد اعتدال به کار می‌گیرد. براساس آیه ۱۹ سوره معارج انسان مخلوقی سخت حریص و بی صبر است، اگر آفت و ضرری به او برسد بسیاری قراری می‌کند، سید قطب در تفسیر فی ضلال القرآن، ذیل آیه ۱۹ سوره معارج «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» بیان می‌دارد: «هلوع، حالت و صفت انسانی است که قلب او از ایمان خالی باشد». او می‌گوید: قلب خالی از ایمان دائماً در اضطراب و ترس است. اگر شر به او برسد، بی‌تابی می‌کند و اگر خیر به او برسد، از دیگران منع می‌کند و قرآن انسان‌هایی که از حد اعتدال خارج شوند بیمار تلقی می‌کند. اماتشخیص و درمان این نوع بیماری، دشوارتر بوده و نشانه این دشواری، کثرت مبتلایان، تعدد بیماری‌های اخلاقی صعب‌العلاج، کمیابی طبیبان روح و شافیان قلب می‌باشد.

هدف از مقاله حاضر اطلاع از روش‌های پیشگیری و درمان این نوع از بیماری‌ها می‌باشد.

سؤال این است که آیا برای این بیماری‌های روحی انسان، راه درمانی وجود دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت: از آنجاکه قرآن کریم خود را به عنوان نسخه شفا بخش روح انسان معرفی کرده است؛ درمان این نوع بیماری‌ها نیاز به ظرافت‌های خاصی دارد که بیش از پیش مطالعه منابع توصیه‌شده در این مورد خاص و دریافت راه‌کار مناسب با ادله مشخص و معین را از صاحب‌نظران می‌طلبد؛ بنابراین ضرورت دارد که اندیشمندان، درمان بیماری‌های روحی و روانی را از چنین کتابی طلب نمایند. مفسران بزرگ این کتاب هر کدام در حد فهم و اندیشه خود تفسیرهایی بر آن نوشته‌اند و المیزان یکی از بهترین تفسیرهای نوشته‌شده در این زمینه است.

با مدنظر قرار دادن موارد یادشده می‌توان دریافت درمان بیماری‌های روحی - اعتقادی بر اساس آیات قرآنی و با بهره‌گیری از تفسیر المیزان بیشترین حاصل و نتیجه را در بر خواهد داشت.

۲- پیشینه‌ی بحث

در زمینه‌ی درمان بیماری‌های روحی و روانی تألیفات مستقل فراوانی، اعم از کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌ها به رشته تحریر درآمده است. تألیفات مزبور هر کدام به برخی از مسائل مربوط به درمان بیماری‌های روحی و روانی از دیدگاه قرآن پرداخته‌اند.

۱- نوفرستی، مریم (۱۳۹۴) در مقالهای تحت عنوان "بیماری‌های روحی روانی از نظر قرآن و روایات" در همایش سراسری علمی-پژوهشی شناخت اخلاق و آداب حسینی می‌کوشد بیماری‌های روحی روانی را از منظر قرآن و روایات مورد بررسی قرار داده و بیان می‌دارد که اسلام سعادت و خوشبختی را بر پایه آموزه‌های متعالی دین اسلام دانسته و بهترین راه رسیدن به آن را استفاده از قرآن و مراجعه به کلام معصومان می‌داند.

۲- محسن زاده نداری، فریده و حسینی طبقدهی، منیرالسادات (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان: "مروری بر مطالعات در مورد تأثیر قرآن در درمان بیماری‌ها"، در دوره ۳ شماره ۱ نشریه اسلام و سلامتتلاش می‌کند سابقه‌ی قرآن درمانی را به زمان نزول وحی برگرداند. البته این بدان معنا نیست که قرآن شفای جان هاودلها را موجب می‌شود بلکه شفای جسم و جان آدمی است با قرآن می‌توان دردهای جسمی و بدنی را درمان کرد همانگونه که دردهای روحی و فکری را هم می‌توان درمان کرد.

۳- قنبری، زهرا، در پایان‌نامه‌ی با عنوان: «عوامل و موانع انحرافات اعتقادی از دیدگاه نهج‌البلاغه، بر آن است که پدیده انحراف اعتقادی با توجه به شیوع

شبهات اعتقادی و هجمه‌های پی‌درپی دشمن به دین و مساله دین‌داری علی‌الخصوص دین اسلام، باعث شده است که به‌صورت یک مسئله مهم در میان مشکلات جوامع دینی مطرح شود.

این نوشتار با عقبه غنی و پرتوگیری از آن‌ها، به بررسی تداوی بیماری‌های روحی - اعتقادی از دیدگاه قرآن پرداخته است. تاکنون هیچ‌یک از تحقیقات پیشین به‌صورت مستقل در موضوع درمان بیماری‌های روحی - اعتقادی نپرداخته است. این پژوهش در نوع خود تازه می‌باشد و فتح بابی برای پژوهش‌های دیگر خواهد بود.

۳- تعریف مفاهیم و اصطلاحات پژوهش

۱. **تعریف لغوی روح:** راغب اصفهانی در مفردات، واژه روح را در اصل به معنای تنفس می‌داند، البته اگر رُوح (به ضم راء) با رُوح (به فتح راء) از یک ریشه باشند. به دلیل آنکه میان تنفس و بقای حیات ارتباط نزدیکی است، روح به معنای جان و نفس آدمی اطلاق شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ ه ق: ۲۰۵).

آنچه مایه زندگی افراد است، روان، جان، نفس، وحی، حکم و فرمان خداست. روح: جان، روان، وحی. امر الهی (عمید، ۱۳۴۳: ۶۴۱).

تفسیر نمونه از زبان اهل لغت، آن را چنین تعریف نموده است: «روح» از نظر لغت در اصل به معنی «نفس» و «دویدن» است و بعضی تصریح کرده‌اند که روح و ریح (باد) هر دو از یک معنا مشتق شده و اگر روح انسان که گوهر مستقل مجردی است، به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرک و حیات‌آفرینی و ناپیدا بودن همچون نفس و باد است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۲ / ۲۵۲).

علامه طباطبایی روح را چنین تعریف کرده است: «روح» در لغت به معنای مبدأ حیات است که جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شود و به لفظ «روح» هم ضمیر مذکر بر می‌گردد و هم مؤنث. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۶ / ۱۷۰).

۲. تعریف اصطلاحی روح: چیزی که مایه حیات و زندگی است، البته حیاتی که ملاک شعور و اراده باشد در عبارتهایی نظیر "ینزل الملائکه بالروح من امره علی من یشاء من عباده" منظور موجودی غیر از ملائکه است که واسطه نزول برخی فیوضات الهی بر انبیاء و پیامبران است (قمی، ۱۳۸۵: ۱۲۰).

روح انسانی جنبه باطنی انسان است که در قرآن و اخبار از آن به قلب و گاهی به روح و نفس و در لسان حکما به جوهر مجرد و نفس ناطقه و عقل و گاهی نیز به لطیفه ربانی و جوهر ملکوتی تعبیر می‌شود. روح از عالم امر و مجرد از ماده و صورت بوده و به بقاء الهی باقی است و فنا و زوالی در آن راه ندارد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۶۴).

علامه طباطبایی می‌نویسد: مردم چه در گذشته و چه در حال، با همه اختلاف شدیدی که درباره حقیقت روح دارند، در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا می‌فهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است؛ حیاتی که عامل شعور و اراده است؛ و در قرآن نیز همین معنا مراد است. (طباطبایی، ۱۳۷۲: ش: ۲۱۷ / ۱۲).

۳. روح در قرآن کریم: در دین مبین اسلام، حقیقت انسان به روح اوست؛ یعنی روح در انسان اصالت دارد. از این امر به اصالت روح در اسلام یاد می‌شود (واعظی، ۱۳۹۵: ۲۴).

منظور از این اصل آن است که قوام انسانیت انسان، به روحش است و تا وقتی روح هست، انسانیت انسان باقی است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۳۳۲).

با این تعاریف و توصیف‌ها در واقع انسان از دو بعد متفاوت تشکیل شده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ (ص/۷۱، ۷۲)؛ «آنگاه به فرشتگان گفتم من بشری را از گل خواهم آفرید. پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید».

خدای سبحان، نوع بشر را به هنگام خلقت از دو جزء ترکیب و از دو جوهر تألیف کرد. یکی، ماده بدنی و دیگری، گوهر روح مجرد. این دو باهم متلازم و همراه بودند تا دوران زندگی مادی سپری شود. با مرگ، زندگی مادی تمام می‌شود سپس بدن می‌میرد و روح همچنان باقی و پاینده خواهد بود تا زمانی که به فرمان خداوند به بدن برگردد. از این رو، وقتی منکران معاد می‌گفتند: آیا وقتی ذرات ما در خاک پراکنده و نابود شوند، باز خواهیم گشت؟ خداوند در پاسخ می‌فرماید: شما نابود نمی‌شوید؛ بلکه فرشته مرگ تمام وجود شمارا می‌گیرد، گر چه ابدان شما در زمین پراکنده شوند. پس بار دیگر به جانب پروردگارتان بازخواهید گشت. حقیقت انسان همان چیزی است که از او به «من» خبر می‌دهیم و این همان چیزی است که گویای انسانیت انسان است، درک دارد، اراده می‌کند، کارهای انسانی را به وسیله بدن انجام می‌دهد، اعضا، قوا و جوارح مادی را به کار و خدمت می‌گیرد و بدن شأنی ندارد جز اینکه آلت و ابزار دست روح است. (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۱۴/۲).

به فرموده قرآن، مشرکان یا اهل کتاب از رسول خدا (ص) درباره حقیقت روح سؤال می‌کردند که این آیه در پاسخ آنان نازل شد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء/۸۵)؛ «و درباره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است».

روح در قرآن کریم با معانی مختلفی به کار رفته که با استناد به آیات قرآنی به تقسیم‌بندی آن‌ها می‌پردازیم:

الف) روحی که در کالبد انسان دمیده شده است. «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده/۹)؛ «و از روح خویش در او دمید».

ب) وحی. «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (غافر/۱۵)؛ «به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح [=فرشته] را به فرمان خویش می‌فرستد».

ج) قرآن. «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری/۵۲)؛ «وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم».

د) روح القدس. «أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره/۸۷)؛ «و او را به واسطه روح القدس توانایی بخشیدیم».

ه) بزرگ فرشتگان. «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (قدر/۴)؛ «در آن [شب] فرشتگان باروح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند».

ولی به هر حال روح بشر، ناشناخته و نفخه الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خدا آن را می‌شناسد. (قرائتی، ۱۳۸۸: ۵۶۴، ۵۶۵).

از آنجا که روح، ساختاری مغایر با ماده دارد، اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است. حضرت پیامبر(ص) مأمور می‌شود در یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید: «روح از عالم امر است»؛ یعنی روح خلقتی اسرارآمیز و شگفت‌انگیز و مرموز دارد. سپس برای توضیح این پاسخ در ذیل آیه آمده است که بهره شما انسان‌ها از علم و دانش مربوط به روح و حقیقت آن بسیار کم و ناچیز است؛

بنابراین، جای شگفتی نیست که رازهای روح را شناسید، هرچند از همه چیز به شما نزدیک تر است (مکارم شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۵۲).

به نظر علامه طباطبایی مراد از روح در آیه « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » نه روح مطلق و نه روح مقید است و مصداق خاصی را در نظر ندارد، بلکه سؤال از حقیقت روح است که این حقیقت در همه مصداق وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۲۱۲/۱۳).

طباطبایی معتقد است که روح در آیات الهی از دوسنخ هست:

۱- روح مطلق که مبدأ حیات است. روح در آیات سوره های قدر، معارج و نبأ از این قبیل است.

۲- روح مقید که در واقع مرتبه ای نازل شده از روح مطلق است که در موجودات اعم از نباتات، حیوانات، انسان ها و فرشتگان ظهور و بروز می یابد و مراتب هر یک با دیگری فرق دارد، حتی در انسان ها با مراتب مختلف تجلی می یابد. روح در اکثر آیات ناظر به این مورد است. (همان: ۲۱۲/۱۳).

۴. بیماری روحی - اعتقادی

همان طور که جسم انسان بیمار می شود و نیاز به درمان دارد روح انسان نیز در اثر غفلت و آمیختگی به گناهان مبتلا به بیماری می شود، با تعریف اعتقاد و عقیده می توان بیشتر به عمق موضوع پی برد. اعتقاد و عقیده از ریشه عقد و عقد به معنای بستن، پیوند زدن و گره خوردن است. پیوند و بستن چیزی به چیز دیگر گاه حقیقی و مادی است، مانند چسباندن جوانه یا شاخه درختی به شاخه درخت دیگر و گاه اعتباری و معنوی است؛ مانند پیوند زناشویی که صیغه عقد، زن و شوهر را به هم پیوند می دهد. (محمدی ری شهری، ۱۳۸۸: ۱۲۶). هر قدر اعتقاد قوی تر باشد ایمان نیز

قوی تر خواهد بود. به عبارتی انسان زمانی می‌تواند به اعتقادات خود ایمان داشته باشد که آن اعتقادات را مثل گوشت و پوست و استخوان خویش احساس نماید. امام صادق (ع) در روایتی نسبتاً طولانی می‌فرماید: خداوند ایمان را بر کلیه اعضا و جوارح انسان‌ها واجب گرداند و بر اعضای او توزیع کرد.

بنابراین، هیچ عضوی از اعضای انسان نیست مگر اینکه ایمان بر او گذاشته شده و این ایمان غیر از ایمانی است که بر عهده عضو دیگر نهاده شده امام سخن خود را ادامه می‌دهد تا اینکه می‌فرماید: اما ایمانی که بر عهده قلب نهاده شده عبارت است از: اقرار کردن و معرفت پیدا کردن و پیمان بستن و خشنودی و تسلیم نسبت به خداوند به اینکه جز الله معبودی وجود ندارد او یکی است و شریک ندارد؛ معبودی است که همراه و فرزند ندارد؛ و دیگر اینکه محمد (ص) بنده و فرستاده اوست و دیگر اقرار نمودن به اینکه همه پیامبران از جانب خداوند همراه کتابی آمده‌اند و این همان معرفتی است که حضرت حق بر قلب واجب نموده و عمل قلب همین است. (عاملی، ۱۳۸۸: ۳۳).

قوی‌ترین مانع در برابر ایمان، بی‌عنایتی به اعتقادات است که می‌توان از آن به بیماری اعتقادی نام برد. قرآن در بسیاری از آیاتش به این نوع از بیماری‌ها اشاره می‌کند.

- «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» (مائدة / ۵۲).

می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری است در [دوستی] با آنان شتاب می‌ورزند می‌گویند می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد امید است خدا از جانب خود فتح [منظور] یا امر دیگری را پیش آورد تا [در نتیجه آنان] از آنچه در دل خود نهفته داشته‌اند پشیمان گردند.

- «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» (حج/ ۵۳).

تا آنچه را که شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دورودرازند.

- «أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (نور/ ۵۰).

آیا در دل‌هایشان بیماری است یا شک دارند یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند [نه] بلکه خودشان ستمکارند.

- «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب/ ۱۲).

و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند.

- «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ» (محمد/ ۲۹).

آیا کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست پنداشتند که خدا هرگز کینه آنان را آشکار نخواهد کرد

- «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (بقره/ ۱۰).

در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به‌دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

خداوند متعال به همه بندگان خود مهربان است و تمام مقدمات هدایت و سعادت را برای آنان فراهم کرده است، همچنین استفاده از این مقدمات و رسیدن به هدایت و سعادت را نیز در اختیار انسان‌ها قرار داده است تا هرکس به خواست و اراده خود مسیر هدایت یا مسیر ضلالت و گمراهی را انتخاب نماید به عبارتی خداوند در قرآن کریم انسان را موجودی مختار بیان نموده: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» بنابراین سلامت و بیماری روحی هر فرد نیز در اختیار خود اوست. قرآن می‌فرماید: «در قلوب منافقین بیماری وجود دارد و خداوند بر مرض آن‌ها می‌افزاید»، (بقره/۱۰). مراد از این آیه این است که آنان از اختیاری که خداوند به آن‌ها عطا کرده بود تا مسیر هدایت را انتخاب کنند سوءاستفاده کردند و مسیر ضلالت را پیمودند و خود را از نعمت هدایت و نصایح پیامبران الهی محروم ساختند.

جهت ملموس‌تر شدن موضوع می‌توان به بیماری جسمی انسان اشاره کرد. بر اساس سنت و قانون الهی هرکس بیماری جسمی داشته باشد و درصدد مداوای خویش برنیاید روز بروز بر شدت بیماری او افزوده می‌شود. به‌عنوان مثال فردی که بیماری قلبی یا تنفسی داشته باشد در صورت عدم درمان روز بروز بر بیماری فرد افزوده‌شده و ممکن است به علت سهل‌انگاری فوت نماید. این موضوع در درمان انحرافات و بیماری‌های روحی و روانی نیز بر اساس قانون الهی صادق است. کسانی که دچار انحرافات اعتقادی می‌شوند و به مسیر نشان داده‌شده توسط خالق بی‌اعتنایی می‌نمایند در واقع دچار بیماری روحی شده و به علت همین بی‌اعتنایی بر بیماری آن‌ها افزوده می‌شود «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (بقره/۱۰). در دل و روحشان بیماری است. مفسران اصطلاح قلوب آیه را متفاوت با قلب جسمی انسان دانسته‌اند. «قلب» در قرآن یعنی همان روح و روان انسان. علامه در ذیل همین آیه می‌فرماید:

قلب منافقان خالی از حسن نیت است و به همین جهت قلب‌های آنان از درک حق، بیمار است... پس خداوند به‌واسطه این بیماری که از ناحیه خودشان است و به جهت مجازات آن‌ها به این کوری و بیمار دلی آن‌ها می‌افزاید، البته این عذاب دنیوی آنان

است آنگاه در آخرت آن‌ها را به شدیدترین عذاب مبتلا می‌کند، ... پس سبب عذاب آن‌ها فساد نیت و دروغ‌گویی و تظاهر به ایمان بوده است.

خداوند سبحان مرض قلب را در حد مرض‌های جسمانی دانسته که به تدریج شدت می‌یابد و اگر به معالجه‌اش پرداخته نشود مزمن شده و در آخر کار بیمار را به نابودی می‌کشاند باید دانست که ناپرهیزی و بیماری را و طبع مریض را بیشتر تحریک کرده بر شدت آن می‌افزاید. ناپرهیزی در بیماری‌های قلبی همان ارتکاب معصیت‌ها است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۶۲۲/۵).

با این توصیف کسانی که دچار مرض قلب هستند اگر بخواهند خود را مداوا و بیماری خود را برطرف سازد باید به سوی خدای عزوجل توبه کنند و توبه عبارت است از ایمان به او و تذکر به افکار شایسته و اعمال صالح، (همان: ۶۲۳). در واقع مرض نفاق و شرک، کفر و امثال این‌ها انسان را پایبند اموری می‌نماید که در شان انسان نبوده و خداوند متعال در آیات خویش انسان‌ها را به پرهیز و دوری از آن‌ها دعوت می‌نماید و نوید قلب سلیم می‌دهد. قلب سلیم تنها سرمایه نجات انسان در قیامت است (شعراء/۹۹). همان قلبی که حضرت ابراهیم (ع) با آن به بارگاه پروردگار خود شتافت (صافات/۹۱). فرمان رسالت را دریافت نمود و به برخورداری از آن نعمت مورد ستایش قرار گرفت.

۵. قلب سلیم از منظر آیات

دلی که از انواع گناهان بیماری‌ها پاک باشد آن را «قلب سلیم» گویند که آن سبب سعادت می‌شود. (دستغیب شیرازی، ۲۵). در قرآن کریم در ضمن دو آیه به روان سالم (قلب سلیم) اشاره شده است: یکی در سوره شعراء ضمن دعای ابراهیم خلیل (ع) که خداوندا! مرا در روزی که مردم برانگیخته می‌شوند (روز رستاخیز) شرمنده و رسوا مکن، روزی که مال و فرزند سودی نمی‌بخشند، مگر کسی که با قلب

سلیم و روانی پاک به پیشگاه خدا آید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بُنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء/۸۸).

آیه دوم شریفه، «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَآبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (صافات/۳۸، ۳۷).

و بی‌گمان، ابراهیم از پیروان نوح بود. آنگاه که بادل‌ی سلیم و سالم (از هر عیب) به پیشگاه پروردگارش آمد. آمدن نزد پروردگار کنایه است از تصدیق خدا و ایمان به او؛ و مؤید این معنا این است که مراد از «قلب سلیم» آن قلبی است که از هر چیزی که مضر به تصدیق و ایمان به خدای سبحان است خالی باشد، از قبیل شرک جلی و خفی، اخلاق زشت و آثار گناه و هرگونه تعلقی که به غیر خدا باشد و انسان جذب آن شود و باعث شود که صفای توجه به سوی خدا مختل گردد.

از اینجا روشن می‌شود که مراد از «قلب سلیم» آن قلبی است که هیچ تعلقی به غیر از خدا نداشته باشد (همان: ۲۲۳/۱۷).

علی (ع) در تفسیر قلب سلیم فرمود: «لَا يَصْدُرُ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِيمِ إِلَّا الْمَعْنَى الْمُسْتَقِيمُ» معنای مستقیم یک معنای عام است که شامل اندیشه، گفتار و کردار می‌شود، در واقع امام (ع) در این حدیث ملاکی را برای سلیم بودن قلب ارائه کرد که برای همه قابل فهم باشد. در واقع قلب سلیم چشمه جوشانی است که هر چه در بعد اندیشه، عمل و گفتار صادر شود، همانند آب زلال مایه حیات است، آلوده، گندیده و مسموم نیست (محمدی ری شهری، ۱۳۸۸: ۸/۱۱۴).

از آنجایی که بیماری‌های روحی و روانی به سه قسم اعتقادی، اخلاقی و زبانی تقسیم می‌شوند؛ این پژوهش، به بیماری روحی - اعتقادی «کفر» «نفاق» «شرک» که از آن‌ها مرض فی قلوب هم یاد شده است، پرداخته و سپس راه درمان آن‌ها را از زبان قرآن بیان کرده است:

۶- درمان بیماری‌های روحی - اعتقادی از نظر قرآن

الف. درمان بیماری کفر: در تعریف کفر آورده‌اند که کفر عبارت است از کشیدن پرده. کلمه «کفر» در اصل به معنای پوشاندن است و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همان‌طور که کلمه حجاب در جایی مفهوم پیدا می‌کند که چیز ثابت و پیدائی باشد تا با افتادن حجاب بر روی آن ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدایی باشد که کافر آن‌ها را بپوشاند و این معنا در کفران به نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به‌روز جزا وجود دارد (طباطبایی ۱۳۶۳: ۳۳۱/۵). از دیدگاه طوسی، کفر عبارت از آن است که ایمان نباشد یا معتقد به ضد ایمان باشد یا غافل از آن و فسق آن است که مؤمن باشد و از اطاعت الهی بیرون و نفاق آن است که ایمان آشکار کند و کفر نهان (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۹۶). حرانی هم کفر را معصیتی دانسته که از راه سرپیچی و انکار و سبک شمردن در هر (تکلیفی) از خرد و کلان سر از فرمان خدا تافته شود و مرتکب آن کافر و مصداق و معنای کفر است. هر کس از هر کیشی و گروهی باشد، پس از آنکه بدین شرح معصیتی ورزد، به‌راستی کافر است (حرانی، بی تا: ۱۲۰).

اساس کفر، ناسپاسی کردن و ناسپاس بودن در مقابل خیر و احسانی است که به شخصی از طرف شخص دیگر رسیده باشد. این معنا در میان همه افرادی که به زبان عربی تکلم می‌کنند، مشترک است، به‌طوری‌که در همه زمان‌ها هم این معنا حفظ شده است. برای نمونه، واژه کافرین در آیه: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (شعراء/۱۸، ۱۹). [فرعون] گفت آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی که از زبان فرعون به حضرت موسی (علیه‌السلام) گفته شد، در یک بافت معنایی غیردینی، مفهوم ناسپاسی را برای کفر به‌خوبی روشن می‌سازد (همان: ۲۸۴/۱۵).

کافر همیشه در عذاب است و در آخرت نجاتی برای او نیست و مقصود از کافر کسی است که انکار خدا کند یا برای او شریک قرار دهد و پیغمبر زمان خود را انکار نماید و مسلمانان بالاتفاق چنین مرد را کافر گویند و در احکام شرعی ظاهری کافر است خواه مقصر باشد یا نباشد و خواه کودکی نابالغ و اگر به ظاهر اقرار به خدا و رسول کند نه در دل در ظاهر حکم مسلمان دارد اما نسبت به عقاب مخلد آخرت حکم چنین نیست کودک و کافر غیر مقصر در عذاب نیستند و منافق فی‌الدرک الاسفل من النار است (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۸۱).

با تدبر در سوره ی بقره به چند مورد از ویژگی‌های کافران می‌توان پی برد. البته در سوره‌های دیگر نیز باید تدبیر صورت گیرد تا تمام ویژگی‌های کافران بیان گردد. اینک ویژگی‌هایی را بدون ذکر آیه بیان می‌شود، شنوا و پذیرای حق نیستند و حق را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند. نیرنگ‌باز هستند و زمینه‌های فساد را برای دیگران به وجود می‌آورند، اهل تکبر هستند. شانه‌های الهی را تکذیب می‌کنند، دشمنی با فرستادگان خدا پیام‌آوران حق، گرایش به جادو داشتن و سعی بر جدایی انداختن بین زن و شوهرها، تنگ‌نظر و حسود هستند، درخواست‌های نامعقول و عجیب از پیام‌آوران حق داشتند، فتنه‌گری، کشتار و نیز اختلاف‌افکنی جزو ویژگی‌های کافران است.

در آیات بسیاری از قرآن مجید به درمان بیماری کفر اشاره شده که در اینجا چند مورد از آن‌ها یادآوری می‌شود.

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»؛ (جاثیه/۲۴). (و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند و [بی] به این [مطلب] هیچ‌دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپرند).

کفار اگر اصرار داشتند به این گفتار، برای این نبود که بخواهند تنها معاد را انکار کنند، بلکه بیشتر برای این بود که از زیر بار احکام شرع خارج گردند، چون اعتقاد به

معاد مستلزم آن است که زندگی دنیا را با عبودیت و اطاعت از قوانین دینی منطبق سازند، قوانینی که مواد و احکامی از عبادات و معاملات و سیاست دارد.

و سخن کوتاه آنکه اعتقاد به معاد مستلزم تدین به دین و آن هم مستلزم پیروی احکام دین در زندگی است و مستلزم آن است که در تمام احوال و اعمال مراقب روز بعث و معاد باشند، لذا معاد را انکار کرده و اساس زندگی اجتماعی را بر صرف زندگی دنیا قراردادند، بدون اینکه نظری به ماورای آن داشته باشند. (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۸۰/۲).

این آیه اشاره به جهل مرکب است و نسبت به بعض دیگر که جهل بسیط دارند؛ یعنی برخی از منکرین که اقرار دارند نمی دانند، می فرماید: «و چون گفته شود وعده خداوند حق است و در قیامت شکی نیست، گوئید ما نمی دانیم قیامت چیست؟ گمان نمی بریم به قیامت مگر گمان بردنی (و بیش از پنداری چیزی نداریم) ما صاحبان یقین به قیامت نیستیم».

«وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نُظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِقِّينَ» (جاثیه/۳۲).

و چون گفته شد وعده خدا راست است و شکی در رستاخیز نیست گفتید ما نمی دانیم رستاخیز چیست جز گمان نمی ورزیم و ما یقین نداریم.

- «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (یونس/۳۹).

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است.

- «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» (انعام/۱۴۸).

بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید.

از امثال این آیات دانسته می‌شود که باید منکر را به جهل و شک او آشنا کرد. (دستغیب، شیرازی، ۱۳۶۰: ۵۹، ۶۰).

از آنجایی که شخص کافر به بیم‌اری جهل مرکب گرفتار است یعنی نمی‌داند که نمی‌داند و نادانی است که خود را نادان پنداشته، کور باطنی است که خود را روشنفکر شناخته، مغروری است که در نهایت نفهمی خود را زیرک انگاشته و خلاصه بیماری است که طبیبان روحی از درمانش درمانده و جز آگاه کردنش به نادانی و بی‌خبری اگر بپذیرد - چاره نیست. باید او را متنبه کرد که حق را ندانسته و خدای را شناخته و عالم پاداش را نفهمیده، نه اینکه حق را دانسته و منکر شده‌ای و حال توبه اصطلاح عدم العلم است نه علم به عدم، یعنی نمی‌دانی که خدا نیست و آخرتی، نه اینکه می‌دانی که نیست، مانند کور مادرزادی که بگوید آفتاب عالم‌تابی نیست، باید به او گفت تو آفتاب درخشنده را ندیده، شناخته بلکه باید بگویی نمی‌شناسم و بی‌خبرم. (همان: ۵۵).

از نظر ابوالحسن عامری شقاوت نفس قابل درمان است، بدین‌گونه که اسباب شقاوت به ضد آن دفع می‌شود و انسان باید بداند که اولاً علل پدیدآورنده آن چیست و کدام اسباب و علل ضد یکدیگرند. هر چند اسباب شقاوت بی‌شمار است، ولی همه آن‌ها را به دو علت اصلی می‌توان بازگرداند که یکی جهل و دیگری جور و ستم است. درمان ستم خو گرفتن به فضیلت صبر و درمان جهل اکتساب معرفت خیر است. (عامری، ۱۳۹۸: ۶).

ب. **درمان بیماری نفاق:** نفاق از ریشه نَفَقَ به معنای مکر، دورویی کردن هست که دهخدا و معین هردو، این واژه را چنین تعریف کرده‌اند اما معنی طباطبایی از کلمه نفاق ملموس‌تر است.

دهخدا منافق را که اسم فاعل این کلمه است به معنای اظهار ایمان و پوشاندن کفر می‌داند و معتقد است که نفاق در همان ابتدای ظهور اسلام و در مکه پدید آمده و برخی افراد به تقویت اسلام پرداختند تا در داغی تنور اسلام، نان خود را بچسبانند.

نفاق از دیدگاه طباطبایی: از لحاظ ایمان انسان‌ها را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد: مؤمنان خالص با قلب سلیم «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا، / ۸۹). بیمار دلان یا همان مؤمنان شکاک «... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و...» (بقره / ۱۰)؛ و مرده‌دلان یا همان کافران و منافقان «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب / ۱۲).

حال با توجه به آیات فوق می‌توان ماهیت نفاق را چنین ترسیم کرد. منافقان در واقع انسان‌هایی مؤمن هستند اما با روحی بیمار که زنگارهای صفات رذیله قلب‌هایشان را بیمار کرده و چون درصد اصلاح برنیایند دائماً بر بیماری‌شان افزوده می‌شود تا جایی که دچار قساوت قلب گردیده و از دایره ایمان خارج می‌شوند و در زمره کفار خصوصاً یهودیان قرار می‌گیرند (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۶ / ۷۳).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۵۴ سوره توبه، کفر به خدا و رسول او، کسالت و بی‌میلی در نماز خواندن و کراهت در انفاق را از ارکان نفاق آنان شمرده است. (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۹ / ۴۱۴).

بزرگ‌ترین گناهان قلبی و سخت‌ترین بیماری‌های روانی که صاحبش را از عالم انسانیت به کلی ساقط می‌سازد جزء شیاطین بلکه مرکزش پست‌ترین درکات است، «نفاق» می‌باشد. (دستغیب شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۸).

«منافق» برای بهره‌مندی از آثار دنیوی دین‌داری، خود را در گفتار و کردار دین‌دار نشان می‌دهد در حالی که در دل دین‌دار نیست؛ مثلاً به زبان شهادتین می‌گوید و قرآن و حق بودن قیامت را اقرار می‌نماید در حالی که آن‌ها را باور نداشته و به دل نپذیرفته بلکه منکر آن‌ها است: «می‌گویند به زبان‌شان چیزی را که در دلشان نیست» (فتح/۱۱). یا برای جلب دل‌های مردم جلو آن‌ها نماز می‌خواند، حج می‌رود، صدقه می‌دهد تا او را به دین‌داری بشناسند و مدح و ثنایش کنند تا مورد اعتماد واقع شود. (دستغیب شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۸).

بنابراین، در منافق علاوه بر کفرها، دروغ، خدعه (نیرنگ) و استهزا جمع شده است، به خدا و رسول و اهل ایمان دروغ گفته و نیرنگ زده و حق را مسخره کرده است؛ یعنی در حقیقت به خودش دروغ گفته است و نیرنگ زده و خودش را مسخره کرده است به تفصیلی که در قرآن مجید ذکر شده و بیان می‌شود. (همان: ۶۹).

قرآن کریم منافقان را به صفاتی از جمله: دورویی، دروغ‌گویی، ریاکاری در عبادت، افساد در پوشش اصلاح، پخش شایعات و..... متهم می‌کند.

از دیدگاه قرآن، نفاق یک نوع بیماری روحی است. قرآن درباره منافقین می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (بقره/۱۰). (در دل‌های منافقان یک نوع بیماری است، پس خداوند بر بیماری آنان می‌افزاید).

منافق یعنی کسی که ظاهرش را با ایمان یا تقوا و اخلاص آراسته ولی در باطن جز ظلمت کفر و شرک چیزی ندارد، باید بداند که در این رفتارش سودی نکرده و جز به خودش به کسی زبانی نرسانده است؛ زیرا پروردگار جهان که دانای آشکار و نهان است هرگز او را به خاطر ظاهر فریبنده‌اش جز اهل صدق قرار نخواهد داد بلکه او را برای خباثت باطنش و تظاهر به صلاحش به اسفل‌السافلین جهنم می‌فرستد و در حقیقت با خودش دروغ گفته و با خودش نیرنگ زده (دستغیب، شیرازی ۸۱/۱) «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ». با خدا و

مؤمنین نیرنگ می‌زنند در حالی که نیرنگ نمی‌زنند مگر تا خودشان و نمی‌فهمند (بقره/۹).

اینک که بزرگی گناه نفاق و شدت عذاب و زیان‌کاری منافق دانسته شد، به حکم عقل، واجب فوری است که شخص منافق از نفاق خود توبه کند و چون نفاق از بی‌ایمانی یا ضعف ایمان است پس باید از کفر و شرک خود پشیمان شده درصدد تحصیل ایمان و توحید کوشش نماید و به زینت صدق و اخلاص خود را آراسته کرده ظاهر و باطن خود را یکی سازد (همان: ۸۵).

و از این جهت خداوند در قرآن سخت‌ترین عذاب و درکات دوزخ را برای آنان مقرر داشته و فرموده: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذُّرِّكَ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء/۱۴۵). منافقان در پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند و هرگز یآوری برای آن‌ها نخواهی یافت! از این آیه مستفاد می‌شود که از نظر قرآن نفاق بدترین نوع کفر و منافق دورترین فرد به خداوند متعال است و به همین دلیل در بدترین و پست‌ترین جایگاه دوزخ جای دارد.

چنانچه در قرآن مجید پس از ذکر عذاب‌های منافقین می‌فرماید: «...مگر کسانی که توبه کنند و خودشان را اصلاح نمایند و به خدا بچسبند و دینشان را برای خدا اصلاح و خالص نمایند اینان همراه مؤمنین و خداوند به مؤمنین پاداش بزرگی می‌دهد». (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (نساء/۱۴۶). در این آیه برای توبه از نفاق، اوصاف متعدد و دشواری ذکر فرموده که ریشه‌های نفاق جز به این اوصاف خشک نمی‌شود.

یکی از آن شرایط و یا به عبارت دیگر یکی از آن عواملی که ریشه‌های نفاق را می‌خشکاند توبه است، یعنی برگشتن به سوی خدای تعالی و این برگشتن وقتی نافع است که شخص تائب آنچه را که تاکنون از خود تباه ساخته اصلاح کند، اگر جان پاک خدادادی خود را آلوده کرده، باید با رژیم‌هایی که هست آن آلودگی‌ها را پاک کند و این اصلاح نیز نتیجه‌ای نمی‌دهد، مگر آنکه انسان خود را از خطر لغزش و انحراف به

خدا بسپارد و از او عصمت و مصونیت بخواهد یعنی کتاب خدا و سنت پیغمبرش را پیروی کند زیرا راهی به سوی خدا نیست مگر آن راهی که خود او معین فرموده، از آن گذشته هر راهی دیگر راه شیطان است. (طباطبایی، ۱۹۳، ۱۳۷۳).

اعتصام یادشده کار را تمام نمی‌کند و سود نهائی را نمی‌رساند مگر وقتی که انسان دین خود را خالص برای خدا کند تفاقاً اعتصام هم در همین اخلاص معنا می‌دهد، برای اینکه شرک، ظلم است، آن هم ظلمی که آمرزیده و بخشیده نمی‌شود و وقتی بیمار دلان توبه کردند و اصلاح مفسد خویش نمودند و به خدای عزوجل نیز اعتصام جستند و دین خود را خالص برای خدا نمودند، در آن هنگام مؤمن حقیقی خواهند بود و ایمانشان آمیخته با شرک خواهد بود و آن وقت است که از خطر نفاق ایمن شده، خودشان راه گم شده را پیدا می‌کنند، همچنان که فرموده است: (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ) کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیامیختند، برای آنان ایمنی است و هدایت یافته گانند. در این صورت خدا هم به سبب جزای سلامت عقیده و نیکی و خلوص باطنشان آن‌ها را با مؤمنان در اجر عظیم قرین و شریک می‌گرداند. (طباطبایی، ۱۹۳، ۱۳۷۳).

امام خمینی (ره) برای درمان نفاق دو راهکار ارائه داده است: «بدان که علاج این خطیئه بزرگ و نقص عظیم دو چیز است: یکی تفکر که مترتب به این رذیله است: چه در این دنیا که اگر انسان به این صفت معرفی شد، از انظار مردم می‌افتد و رسوای خاص و عام می‌شود و بی‌آبرو پیش همه اقران و امثال می‌گردد و از مجالس خود طردش کنند و از محافل انس بازماند، و از کسب کمالات و رسیدن به مقاصد بازماند؛ و انسان با شرف وجدان باید خود را از این ننگ شرف سوز پاک کند که گرفتار این رذیلت‌ها و خواری‌ها نگردد. و چه در عالم دیگر که عالم کشف اسرار است و هر چه رادراین عالم از نظر پوشاند در آنجا نتواند مستور کرد. و در آن جا باد و زبان از آتش محشور گردد و با منافقان و شیاطین معذب شود (خمینی، ۱۳۸۵: ۱۵۸). پس از اینکه شخص در پیامدها و عواقب این صفت ناپسند اندیشید، باید دست به اقدام عملی ببرد

و مدتی را در حرکات و گفتار خود دقت کند، برخلاف خواهش نفس گام بردارد، اعمال و گفتار خود را در ظاهر و باطن نیکو سازد و از خداوند متعال برای رهایی از دست این صفت پست کمک جوید (همان: ۱۵۹).

از آنجایی که رحمت خدا بر بندگان بی پایان است؛ بنابراین اگر کسی قدمی برای اصلاح خود بردارد، او یاری خواهد کرد اگرچندی بدین حال باشد، امید است نفس او صفا پیدا کند و از کدورت نفاق و دورویی پاک شود و مورد لطف حق قرار گیرد (محدثی، ۱۳۸۹: ۹۵).

ج. درمان بیماری شرک: شرک: واژه ای عربی و معنی لغوی آن عبارت است از: «قول به انبازی برای خدا قائل شدن شریک برای خدا، بت پرستی، کفر، اعتقاد به خدایان متعدد» (معین، ۱۳۸۱: ۱ / ۲۰۳۹). شرک: شراکت، انبازی، کفر دادن به کسی زمین را بر نصف یا ثلث، ریا، حصه، نصیب (سیاح، ۱۳۳۰: ۱ / ۳۳۰۷).

از بیماری های دل انسانی که او را از راه راست منحرف می کند «شرک» است؛ یعنی برای حضرت آفریدگار انبازی قرار دهد که گناهی است غیرقابل آمرزش و بزرگی این گناه در قرآن و روایات ذکر شده، چیزی که در این مقام باید یادآوری شود، سختی این بیمار برای روان انسانی، منشأ هر بدبختی است. (دستغیب شیرازی، ۱۳۶۰: ۹۷).

در قرآن مجید برای روشن شدن بزرگی و سختی این بیماری آیاتی بیان شده است: «...وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ وَتَهْوِي بِهِ أَلْرَّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (حج / ۳۱). (و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فروافتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است.)

- «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» (روم / ۴۲). (بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است.)

-قل سیروا فی الأرض؛ سپس خدای سبحان در تأکید این که معصیت‌ها و نافرمانی‌ها سبب ناخشنودی و غضب خداوند می‌شود، امر فرموده که در زمین گردش و مسافرت کنید و بنگرید خداوند چگونه مردمانی را که مشرک و گناهکار بودند هلاک و نابود کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۶: ۵ / ۴۵).

آیه دستور به پیامبر (ص) هست که به مردم بگوید که در زمین سیر کنند و سرانجام آثار باقیمانده اقوام گذشته را ببینند که چگونه بر اثر شرک به خدا دچار انواع گرفتاری‌ها و بلاها شدند. (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۶ / ۲۹۵).

در روضه کافی به سند خود از ابی‌الربیع شامی روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم معنای آیه «قُلْ سِیْرُوا فِی الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلُ کَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِکِیْنَ» چیست؟ فرمود: منظور از آن این است که: در قرآن نظر کنید تا ببینید عاقبت مردم قبل از شما چه بود (همان: ۱۶ / ۳۰۰).

از وقتی که بشر دارای شعور و ادراک می‌شود از روی حس و تجربه‌اش هر خیر و نفعی که در پرورش و حیات مادی او یا دیگری مؤثر است آن را از سبب خاص مادی به‌طور استقلال می‌بیند و همچنین نجات و خلاصی از هر شر و ضرری را هم از سببی خاص می‌پندارد؛ مثلاً سیری را از انواع خوردنی‌ها و سیرابی را از آشامیدنی‌ها و نگهداری بدن را از سرما گرما از پوشیدنی‌ها و ثروتمندی را از تلاش و کوشش تهیدستی را از تنبلی و رهایی از درد و بیماری را از طبیب و دارو تا جایی که اصل حیات مرگ را هم از مادیات می‌پندارد و به‌طور کلی هر امری را وابسته به سبب خاصی می‌بیند مثلاً رویدن گیاه را از آب و آفتاب، پیدایش شب و روز را از گردش آفتاب (به‌طور محسوس) یا از گردش زمین می‌داند. (دستغیب شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۴۳).

تا وقتی که به حد کمال ورود فکری رسد و نور عقل در او تابش کند پس نیستی و حدود ذاتی و وصفی خود و تمام اجزای جهان هستی را می‌فهمد و نادرست بودن پندارهای گذشته را درک می‌نماید. مثلاً نظری به خود می‌کند و حالات نخستین خود

را از نظر خودمی گذراند تا وقتی که در رحم مادروپیش از آن ذرات پراکنده‌ای در بدن پدر بود که دست توانای الهی آنها را جمع آوری و به شکل نقطه نقطه از او جدا کرده و پیش از آن ذرات پراکنده در خاک، آب، هوا و آتش بود که باز دست قدرت الهی آنها را جمع و به شکل خوردنی‌ها مانند حبوبات و سبزی‌ها و همچنین مشروبات درآورد و جزء بدن پدر و مادر نموده عین همین جریان را در بدن پدر و مادر بلکه جمیع اجزای جهان می‌بیند و از روی تحقیق می‌گوید:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده (نراقی)

یعنی انسان خود و همه افراد بشر را همان مشتی خاک می‌بیند که دست توانای الهی پرورش داده تا اینکه موجودی دانا، توانا، شنوا، گویا و... قرارداد؛ چنانچه خداوند در سوره دهر می‌فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ. امْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً» (دهر/۱،۲). آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل‌ذکری نبود ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم بدین جهت او را شنوا و بینا قراردادیم.

همچنین پس از تدبّر در تمام اجزای جهان هستی و پس از تحلیل آن‌ها همه را امور معدوم می‌شناسد که خداوند لباس هستی به آن‌ها بخشیده و پرورششان داده تا به این صورت دیده می‌شوند. (همان: ۱۴۴).

بحث

وقتی انسان پناه را در غیر خدا جستجو کند و برای خدا شریک قرار دهد و اتهام-هایی را بر فرستاده خدای سبحان وارد سازد و در عبادت چیزی را که شایسته عبادت نیست مورد پرستش قرار دهد، شریعت انبیاء الهی را مورد بی‌توجهی قرار دهد، ستمکاری‌ها و یاغی‌گریها را با علم و اطلاع در دین خدا به راه اندازد و دعوت حقه و رسولان الهی را نپذیرد و از کتابی که برای هدایت آنان نازل شده اعراض کند و

ضروریات دین را ترک کند و آورنده دین توحید را به باد استهزاء و مسخره بگیرد، نعمت‌های خدا را کفران کند و بر کفر خود اصرار ورزد، از پیروی صراط مستقیم استنکاف ورزد و از دین خدا متفرق شود، حلال‌های خدا را حرام و حرام‌های خدا را حلال کند، رب‌های دروغین را به جای خدا پرستش کند و برای خدا در آفریده‌هایش سهمی قائل شود و بتان را هم اندازه خدا تلقی کند و برای خدا فرزند قائل شود، خداوند چنین افرادی را به عذاب الیم و دردناکی که هیچ راه نجاتی از آن عذاب وجود ندارد، تهدید می‌کند و پاره‌ای از سخنان ایشان را که بر اساس کفر، جهل و انکار و عناد می‌گفته‌اند بی‌اساس تلقی می‌نماید و سپس بر نبودن شریکی برای خدا در ربوبیت احتجاج می‌کند و مشرکین را که به این اوصافی که در فوق اشاره شده متصف می‌کند و آنها را مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهد و بعد پیروان شرک و اهمیت و عظمت شرک سخن به میان می‌آورد و قابل قیاس نبودن شرک با گناهان دیگر را مطرح نموده و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس است نیز بازگو نموده است و بیان کرده که بزرگترین ظلم نسبت به خدا شرک است. وقتی که انسان خدای واحد را قبول نداشته و برای او شریکی قرار می‌دهد؛ در واقع به خالق هستی ظلم می‌کند و شرک به خالق بزرگترین ظلم محسوب می‌شود.

پس در مجموع می‌توان گفت: که تنها کسی که به فریادرسی خوانده می‌شود خدای (عزّاسمه) است و بس و قدرت مطلقه خدای سبحان را می‌رساند که مردم بفهمند که برای خدای تعالی قدرتی هست که گرفتاری‌های اخروی را هم که در آن تردیدی نیست دفع کند، خود انسان هم به این اقرار دارد که در موقع گرفتاری غیر از خود هر چیز را از یاد می‌برد و در آن موقع فقط خدا را برای رفع آن گرفتاری می‌خواند، خود این آشکارترین برهان بر توحید معبود است از این جهت مشرکان غافل‌اند و خطا می‌کنند.

۶- نتیجه ی بحث

پژوهش‌های صورت گرفته بیانگر آن است که انسان دارای دوبعد روحانی و جسمانی است، برای هرکدام از این دوبعدهم سلامتی وهم بیماری لحاظ می‌شود، قرآن کریم انسان‌هایی که ویژگی‌های مانند کفر نفاق و شرک دارند بیماری داند، در صورت ادامه انحراف، انسان ازسیرانسانیت خارج وبه سبعت نزدیک‌تر خواهد شد. باید گفت همچنان که خداوند برای دل‌ها قائل به بیماری است برای علاج آن نیز راهکارهایی در نظر گرفته است، بنابراین کسی که دچار بیماری روحی است اگر بخواهد درمان کند باید با نسخه شفابخشی که حاوی بهترین و کامل‌ترین برنامه‌ها برای مداوای دردهای درونی ماست بهره گیرد، و قدر این موهبت الهی را بداند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۹ ق) لسان العرب، بیروت، دارالاحیاء.
- حرانی، ابن شعبه (۱۳۷۶)، تحف العقول، تهران: انتشارات دارالکتب اسلامیة.
- دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین، (۱۳۶۰) قلب سلیم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم، (۱۴۰۴ ق) مفردات الفاظ القرآن، تهران، دفتر نشر کتاب.
- سیاح، احمد (۱۳۳۰)، فرهنگ جامع عربی به فارسی، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلام
- طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، (۱۳۸۸ ش) مترجم: موسوی همدانی، محمدباقر، قم: چاپ: انتشارات الاسلام.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، سید محمدباقر موسوی همدانی. انتشارات الاسلامی قم، ۱۳۶۳.
- طبرسی، شیخ ابوعلی فضل بن حسن، (۱۳۷۷) ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ترجمه، حبیب روحانی، علی عبدالحمیدی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- طوسی، محمد خواجه نصیرالدین، (۱۳۷۶) کشف المراد، مترجم، شعرانی، ابوالحسن، تهران: کتابفروشی اسلامی.
- عامری، ابوالحسن، (۱۳۹۸)، السعادة و الاسعاد فی سیره الانسانیة، قم: آیت اشراق.

- عاملی، شیخ حر (۱۳۸۸ ش) جهادبانفس، مترجم، مولوی نیا، محمدجواد، قم: آل طه.
- عمید، حسن، (۱۳۴۳) فرهنگ فارسی، تهران: کتابفروشی اسلام.
- فیض الاسلام، سید علینقی، (۱۳۷۷ ش) ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: فیض الاسلام.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۸ ش) پرتوی از نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قمی، عباس (۱۳۸۵) فرهنگ واژگان قرآنی، ترجمه غلامحسین انصاری، تهران: امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- محدثی، جواد، (۱۳۹۸) بر کرانه شرح چهل حدیث امام خمینی (ه)، قم، مرکز نشر هاجر.
- محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، ح ۱۱۸۷۴.
- طباطبایی، محمدحسین المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- محمدی ری‌شهری، محمد، (۱۳۸۸ ش) مبانی شناخت، قم: دارالحدیث.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۸۴)، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴ ش)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).

- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۲ ش) انسان کامل، تهران: صدرا.
- معین، محمد، (۱۳۸۱) فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب اسلامی، چاپ بیست و هشتم: ۱۳۸۵.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۶۳ ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، روح‌الله؛ شرح چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵، چاپ اول: ۱۳۸۵.
- نراقی، احمد، معراج السعاده، قم، انتشارات وحدت‌بخش، چاپ هفتم: تابستان ۱۳۸۹.
- واعظی، احمد، (۱۳۹۵) انسان از دیدگاه اسلام، تهران: سمت.